

بسم الله الرحمن الرحيم

\* موضوع وینار : تربیت کودک ارزشمند

\*\* سخنران : استاد عبدالهادی عمرانی

\*\*\* ارائه ای از موسسه ی فرهنگی هنری راز نگاه آفتابگردان

\*\*\*\* جلسه ششم: سه شنبه ۲۴ خرداد ۱۴۰۱

گوش دادن فعال

موقعیت:

مریم اطلاعات نادرستی از مینا دریافت کرده است.

مریم رو به معلم: ثمینه میخواهد بعد از مدرسه منو بزنه!

معلم: از کجا میدونی؟

مریم: مینا گفت.

معلم: بازی پیام تلفنی یادته؟ مطمئنی پیام رو کامل گرفتی؟

مریم: مینا همینو گفت. الکی که نمیگه.

معلم: چه جوری میتونی بفهمی که مینا پیام را کامل فهمیده؟

مریم: خودم از ثمینه سوال میکنم.

مریم رو به معلم: ثمینه نمیخواهد منو بزنه.

معلم: چطور؟

مریم: اون گفته بود اگه من دفترشو بهش پس ندم، با من دعوا میکنه. ولی من دفترشو پس دادم.

معلم: از این موضوع چه چیزی یاد گرفتی؟

مریم: این که آدم لازمه تمام پیام رو دریافت کنه.



رازنگاه  
آفتابگردان  
The Secret of The Sunflower Look

معلم: قبل از اینکه تمام پیام رو دریافت کنی، چه حسی داشتی؟

مریم: هم احساس ترس داشتم و هم نگران بودم.

معلم: الان چه احساسی داری؟

مریم: هم خوشحالم و هم احساس راحتی میکنم!

### گفتگوی نامربوط

کودک ۱: زانوم زخمی شده.

کودک ۲: فردا تولد مادرمه!

ک ۱: چسب زخم داری؟

ک ۲: به نظر تو براش چی بخرم؟

ک ۱: فکر میکنم بهتره زانوم رو بشورم.

ک ۲: به نظرم میتونم براش آبمیوه گیری بخرم.

\*در حرف های این دو تا بچه یه چیز نامربوطی هست. میتونی بگی اون چیه؟

به نظر تو کودک ۱ و ۲ به هم گوش میکردند؟

کودک ۱ به کی فکر میکنه؟

کودک ۲ چی؟

کودک ۲ چه چیزی میتونست بگه برای اینکه نشون بده داره به حرف کودک ۱ گوش میکنه؟

حالا نقش کودک ۱ و ۲ را به کودک خود و کودک دیگری بدهید و از او بخواهید تا نشان دهد دارد به

حرف کودک ۱ گوش میدهد.

### حالا به این داستان توجه کن:

۱: امروز ناراحتم.

۲: من یه کتاب جدید شروع کردم.

۱: دوستم گفت که با من بازی می کنه ولی بعدش گفت نمی تونم.



۲: کتاب جدیدم یه قصه ست.

۱: ای کاش دوستم امروز میتونست با من بازی کنه.

۲: چرا نمیتونه بازی کنه؟

۱: مامانش اجازه نمیده.

۲: تو قصه ی کتابم یه نفر یه مرغو دزدید.

۱: من دیگه نمیخوام باهاش دوست باشم.

۲: فکر می کنم از دستش عصبانی هستی. آره؟

۱: بله. همین طوره.

دوباره یه گفتگوی **احمقانه** اینجا اتفاق افتاده.

اما این بار یه قسمتی هست که ۲ داره به ۱ گوش میده.

من داستان این دو تارو میخونم . هر جا دیدی ۲ داره به ۱ گوش میده ، دستتو بیار بالا. باشه؟

یادت باشه فقط وقتی دستتو بیاری بالا که یه نفر داره به دیگری گوش میده. یعنی حرفی میزنه که

نشون میده داره حرف اونو گوش میده.

(اگر بی موقع دستش را بلند کرد، بپرسید: چی باعث شد که فکر کنی که ۲ به ۱ گوش داده؟)

بعد از اجرا بپرسید: ۲ به چه کسی فکر میکنه؟ ..... ۱ چطور؟ ....

۲ چی میتونست بپرسه که نشون بده به حرف ۱ گوش داده؟

به کودکان نقش ۱ و ۲ را داده و داستان را تمام کنید.

و حالا یک **گفتگوی نمایشی** دیگر داریم که فقط در یک جا می فهمیم که ۲ به ۱ گوش داده.

با دقت گوش کن و وقتی به اون قسمت رسیدیم، دستتو بیار بالا.

۱: من یک ماشین مسابقه ای هدیه گرفتم.

۲: من که اصلاً تمشک دوست ندارم.

۱: ماشین من از همه ی ماشین های مسابقه سریع تره.

۲: دیشب مامانم منو مجبور کرد شیرینی بخورم.

۱: ماشینم قرمز ه ولی سقفش سفیده.

۲: امروز من مریضم.

۱: یه چیز دیگه هم گرفتم.

۲: من دوست داشتم کیک شکلاتی بخورم، نه شیرینی تمشکی.



۱: یه پیرهن ورزشی.

۲: ولی مامانم گفت برای دندونات خوب نیست.

۱: چرا؟

۲: آخه هم دندونام میپوسه، هم چاق میشم.

۱: پیرهن ورزشی من چه جوری باعث پوسیدن دندونات میشه و تازه چاقم میشی؟

از کودکتان بپرسید: چرا این آخرین حرفی که ۱ گفت، نا مربوطه؟

اگر ۱ به ۲ گوش میداد، به جای جمله ی آخر چه چیزی می توانست بگوید؟

از کودک خود و کودک دیگری بخواهید که نقش ۱ و ۲ را بگیرند، و داستان را با مدل دیگری ادامه دهند. (یک بار مربوط و یک بار نامربوط)

### در موقعیت های واقعی

اگر دیدیم فرزندمان به دیگری جوری پاسخ می دهد که مشخص است به حرفش گوش نداده:

گفتگوی نامربوط یادته؟ تو به ..... گوش دادی؟

اگر پاسخش نشان می داد که حرف او را نفهمیده:

چطور میتونی جواب بدی که اون بفهمه بهش گوش دادی؟

اگر فهمیده: بسیار خوب. این بار حواست باشه، واقعاً گوش بده تا بفهمه داری بهش گوش میدی.

**\*کودکان اغلب چیزی را که دیگری می گوید، می شنوند، اما به قدری از موضوعات مورد علاقه ی خودشان، پر هستند، که نمی توانند به درستی پاسخ دهند.**

### احساس کلافگی، بی قراری، تنهایی، همدردی

**کلافگی:** وقتی هی اشتباه میشه یا نمیتونی یه کاری را تموم کنی، احساس کلافگی می کنی!

مثلاً: وقتی بند کفشتو با تلاش زیادی بستی، ولی دوباره می بینی باز شده، احساس کلافگی می کنی.

مثلاً: وقتی تو کلاس دستمو بلند می کنم، ولی معلم منو صدا نمیکنه، احساس کلافگی می کنم.

چه چیز دیگری باعث میشه که تو احساس کلافگی کنی؟

چه چیزی باعث میشه کسی دیگه احساس کلافگی کنه؟

به نظر تو، من از چه چیزی ممکنه کلافه بشم؟

دوستت چی؟ بابابزرگ یا مامان بزرگ چی؟ معلمت چی؟

(کسانی که برای کودک مهم هستند را بپرسید.)



**بی قراری:** وقتی شما احساس می کنید که نمی توانید صبر کنید.

مثلاً: من اون شکلاتو همین الان میخوام. نمیتونم صبر کنم تا بعد.

ممکنه **هم زمان** با احساس بی قراری، احساس کلافگی هم داشته باشید.

مریم گفت: وقتی ملیحه مدادش را به من نداد، من احساس کلافگی کردم، بعد خودم مدادش را برداشتم، چون بی قرار بودم.

یه چیزی بگو که باعث بی قراری کسی بشه. خودت چی؟ چه موقع احساس بی قراری می کنی؟

**تنهایی:** وقتی که آرزو دارید که کسانی در کنارتان باشند، اما نیستند.

مثلاً: امیر امروز احساس تنهایی می کند، چون دوستانش برای بازی نیامدند.

مثلاً: امروز مادربزرگم از خانه ی ما رفت، من احساس تنهایی می کنم.

چه موقع تو احساس تنهایی می کنی؟

قصه ای از کودکی بگوئید که دوست داشت با مامانش بازی کنه، ولی چون مامانش کار داشت، او احساس تنهایی می کرد.

**همدردی:** وقتی که شما برای فرد دیگری احساس غم می کنید.

وقتی رضا خورد زمین، بدجوری زخمی شد، من نسبت به او احساس همدردی کردم.

زهره وقتی فهمید که سمانه تکلیفش خراب شده، با او همدردی کرد.

یه مثال دیگه بگو که کسی با دیگری همدردی کند.

چی باعث میشه تو با کسی همدردی کنی؟

یادت میاد که با کسی احساس همدردی کرده باشی؟

